

بررسی و تحلیل ارتباط‌های چهارگانه بشری در ترجمه رساله قشیریه (ارتباط انسان با خدا، خود، دیگران و طبیعت)

مصطفی گرجی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور

حسین یزدانی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور

فاطمه کوپا

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور

مهدی محمدی^۱

چکیده

نوع ارتباط انسان با خدا بر کیفیت رابطه با خود، دیگران و طبیعت تأثیر مستقیم دارد. انسان در رابطه با خدا، تصورات متعددی دارد که دو تصور خدای متشخص و غیر متشخص از همه مهم تر است. قشیری از بزرگان مشایخ صوفیه است که با تأکید بر مقید بودن انسان به کسب معرفت خداوند و پیروی از شریعت پیامبر از سویی و شناخت جایگاه انسان در هستی از سوی دیگر بر روابط چهارگانه ارتباط انسان با خدا، خود، دیگر انسان‌ها و طبیعت تأکید فراوان دارد. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با واکاوی ترجمه رساله قشیریه، به بررسی ارتباط انسان با خدا، خود، دیگران و طبیعت از منظر قشیری می‌پردازد. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که وی با درک خاصی از تصور خدای متشخص (انسان وار) در نحوه ارتباط انسان با خود، دیگران و طبیعت، آموزه‌ها و اندیشه‌های والایی دارد که این مقاله به تحلیل و نقد هر کدام از این ارتباطات پرداخته است.

کلیدواژه‌ها

ارتباط‌های بشری، خدا، انسان، طبیعت، رساله قشیریه.

^۱ دانشجوی دکتری و عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

مقدمه

تعامل و ارتباطات انسان در حوزه‌های روابط با خدا، خود، جامعه و طبیعت قابل تصور است؛ این مسأله در سده اخیر بیشتر در حوزه‌های عرفان، اخلاق، فرهنگ و روان‌شناسی مطرح شده است. روابط چهارگانه یاد شده در حوزه تربیت به نسبت سایر حوزه‌ها، پیشینه تاریخی بیشتری دارد و به دوره افلاطون و فیلسوفان یونانی مآب برمی‌گردد؛ افلاطون، خودبینی و خودکامگی را خطر و مانع جدی می‌داند و روی آوردن به مفاهیم و موضوعات دوست داشتنی و شایسته حرمت را عامل رهایی از این خطر و معنادار شدن زندگی برمی‌شمارد. وی بر این باور بود که این امر در عبادت و وقف کامل خود به درگاه خداوند متجلی می‌شود (برزینکا، ۱۳۷۱: ۲۵۶). از آنجایی که محور مسائل در عرفان، شناخت انسان و خداوند و ایجاد ارتباط با موجودی متعالی است، زمینه‌ای گسترده برای تأمل در زوایای ماهیت انسان و نحوه ارتباطش با خداوند به وجود می‌آید. ایجاد ارتباط با انسان‌های دیگر و طبیعت در جهت تعامل انسان با جهان پیرامون خود حائز اهمیت است؛ زیرا آنان مظهر و آینه تمام‌نمای تصویر خداوند هستند. انسان، آنگاه انسان است و به کرامت انسانی دست می‌یابد که خاک وجودش با زلال دانش و بیش در هم آمیزد و صُنعی نوین در قالب اخلاق و منش متعالی از آن توگد یابد. در جهت نیل به این مهم، شناخت جایگاه انسان در هستی و پس از آن مبدأ و معادش امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. ارتباط با خداوند و معرفت به موجودی اعلی و مقدس سرچشمه شناخت و کمال انسان را شکل می‌دهد. تحقیق حاضر براساس ارتباط‌های چهارگانه بشری (ارتباط با خدا، خود، دیگران و طبیعت) با رویکرد بر کتاب *مرصاد العباد* بنا نهاده شده؛ اهمیت و ضرورت این تحقیق در آن است که مهم‌ترین دغدغه انسان (ارتباط‌های چهارگانه) در اثری با نگرش تصوف عابدانه مورد بررسی قرار می‌گیرد. این امر باعث شناخت بیشتر و بهتر افکار نجم الدین رازی به عنوان صوفی شریعت مدار و عبادت منش در نوع ارتباطش با خدا، خود، دیگران و طبیعت می‌شود.

پیشینه تحقیق

در زمینه ارتباط انسان با خدا کتاب «تصوف اسلامی و ارتباط انسان و خدا» از آقای نیکلسون از موارد پیشینه این تحقیق می‌باشد؛ در بخش اول این کتاب (سخنرانی اول) درباره تشخیص خداوند و نوع ارتباط با وی مطالب ارزشمندی بیان شده است. در زمینه رابطه انسان با خدا به نسبت سایر شاخه‌های ارتباطی انسان (خود، دیگران و طبیعت) آثار بیشتری نوشته شده است؛ اکبر قربانی (۱۳۸۸) در مقاله «بررسی و تحلیل دیدگاه علامه طباطبایی در باب سخن گفتن از خدا» به بررسی نوعی تمایل به روش سلبی و کم‌توجهی به معنای ایجابی مشترک میان صفات خدا و صفات انسان پرداخته است. مقاله «بررسی و تحلیل مفهوم ارتباط‌های چهارگانه بشری در مثنوی معنوی» که با راهنمایی مصطفی گرجی به صورت مشترک با نگارنده این مقاله (مهدی محمدی) در مجله علمی-پژوهشی دانشگاه آزاد همدان (فصل نامه ادب و عرفان) در سال ۱۳۹۳ چاپ شده نیز از موارد پیشینه تحقیق می‌باشد، نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که مولوی با درک تصور خداوند به عنوان موجودی مشخص انسان‌وار و در مواردی نائسان وار در نحوه ارتباط انسان با خود، دیگران و طبیعت اندیشه‌های ناب دارد.

بیان مسأله

متون متصور عرفانی ادب فارسی به دلیل وجود اندیشه‌های والا که حاصل تأمل و کاوش نویسندگان آنها در کتاب و حیانی و روایات و سیره نبوی و همچنین سیر آفاقی و انفسی است؛ یکی از مهم‌ترین منابع پیام‌های معنوی به شمار می‌رود که در آن با زبانی ساده و روان و در قالب داستان و تمثیل به تبیین ارتباطات چهارگانه بشری پرداخته شده است. ارتباط انسان، با خداوند آغاز می‌شود و بعد از آن در ارتباط انسان با خود، دیگران و طبیعت جریان و سریان می‌یابد. این پرسش که خداوند شبیه چیست؟ از دیرباز ذهن انسان را به خودمشغول داشته است؛ بنابراین پرسش اصلی این تحقیق که با رویکرد به کتاب *مرصاد العباد* به عنوان

یکی از امتهات کتب صوفیه تهیه شده، آن است که چه تصوراتی از خداوند در مرصاد العباد وجود دارد و هر کدام از این تصورات چه تأثیری بر ارتباط‌های دیگر بشری دارد؟

پرسش‌های دیگری که این تحقیق دنبال می‌کند، آن است که:

۱. «شریعت» چه جایگاهی در اندیشه نجم الدین رازی در ارتباط‌های چهارگانه انسانی دارد؟

۲. نجم الدین به عنوان یک صوفی در ارتباط انسان با دیگران چه دیدگاهی دارد؟

اهمیت و اهداف تحقیق

از مهمترین اهدافی که این تحقیق دنبال می‌کند می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

شناخت نوع تصور و شناخت انسان از خداوند و همچنین از خود و دیگران و تأثیر چنین تصور و شناختی بر نوع نگاه انسان به طبیعت و جهان پیرامون خود در پیشینه تحقیق.

ارتباط‌های چهارگانه

در ارتباطات چهارگانه انسان با خدا، خود، دیگر انسان‌ها و طبیعت؛ نوع ارتباط با خدا بر رابطه انسان با خود، دیگران و طبیعت تأثیری غیر قابل انکار دارد و همچنین انسان تا ارتباط با خود را درک نکند از درک ارتباط با دیگران محروم است و...؛ به عبارت دیگر این سلسله ارتباطی از خدا شروع می‌شود و به خود، دیگران و طبیعت می‌رسد. (ملکیان، ۱۳۸۹: ۶) در حوزه رابطه انسان با خدا دو حالت تصور خدا و تصدیق خدا متصور است. این دو حالت باید به همین ترتیب باشد؛ یعنی اول باید تصویری از خداوند داشت و بعد اینکه آیا وجود دارد یا نه. اگر هیچ تصویری از چیزی (خدا) نداشته باشیم آن چیز وجود هم نخواهد داشت و لذا نباید از تصدیق به تصور خدا رسید. (همان: ۱۷) در نظام و دستگاه اسلامی حتی یک میدان معنی شناختی واحد نیست که مستقیماً با تصور مرکزی الله مرتبط و در زیر فرمان آن نبوده باشد. در واقع نوع تصور از خدا در مرکز تصور انسان از خود، دیگران و طبیعت قرار می‌گیرد و چنانچه بخواهیم تصور از خدا را در مقابل و یا در کنار میدان‌های معنی شناختی دیگر قرار دهیم کار خطا و ناصوابی را در پیش گرفته‌ایم (ایزوتسو، ۱۳۹۲: ۹۹). تصور از خدا نیز بسیار متنوع و متعدد است؛ برخی بیست و نه تصور از خدا را متصور دانسته‌اند که این تصورات در دو تصور اصلی قابل گنجایش است:

الف: غیر متشخص: مطابق باور به این نوع از خدا، خداوند غیری ندارد و در واقع غیرتش، غیر در جهان را باقی نگذاشته است. مهم‌ترین نظریه در عرفان اسلامی مطابق همین باور از خدا شکل گرفته است که همان نظریه وحدت وجودی است که وجه اشتراک همه موجودات را خدا می‌داند و در واقع وجود خدا را در همه اشیاء ساری و جاری می‌داند. آیاتی همچون «فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَسَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۵) و «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (حدید: ۳) نمونه‌ای از این نوع تصور از خداوند است. کسانی که به خدای نامتشخص باور دارند؛ در ارتباط با خود می‌گویند که من در ناحیه‌ای از وجود خودم خدا هستم و در همان ناحیه که خدا هستم با همه انسان‌ها وحدت دارم. آن‌ها همیشه در حال کاوش در وجود خوددند و در ارتباط با دیگران نیز شفقت و مهرورزی پیشه می‌کنند و طبیعت را نشانه‌ای از خدا می‌دانند که با نگاه کردن در آن، خدا را می‌بینند و البته مطابق این نوع تصور از خدا؛ شفقت به خلق، شفقت با طبیعت را نیز به همراه دارد.

قشیری در توصیف خدای غیر متشخص می‌گوید: «از کس نژاد و کس ازو نژاد، اصداد و انداد نفی کردن و تشبیه و تصویر و چگونگی، برو جایز نیست. لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (قشیری، ۱۳۸۸: ۵۱۴).

در رابطه با خدای غیر متشخص، سخن گفتن از او نشانه «غفلت»، خاموش بودن نشانه «جهالت»، اشارت کردن به او نشانه «ثنوی و بت پرستی» و جواب دادن به عبارت نشانه «الحاد» است (همان: ۵۱۸).

ب: متشخص (انسان وار): «ما خداوند را به عنوان شخصیت توصیف نمی کنیم مگر آنگاه که امکان وجود پیوندهایی شخصی میان او - به عنوان معبود - و میان انسان - به عنوان عابد - تصور کنیم و این که این پیوندهای شخصی، اگر در جهت تنزیه معبود مبالغه شود یا در جهت تشبیه او مبالغه گردد، وجودشان ممتنع خواهد بود.» (نیکلسون، ۱۳۸۲: ۲۵). این پرسش که خداوند شبیه چیست، از دیرباز ذهن انسان را به خودمشغول داشته و در سنت های دینی، پاسخ های گوناگونی یافته است (پترسونو و دیگران، ۱۳۷۶: ۹۶).

برخی از این پاسخ ها به حدی «انسان وارانگاران» است که انتقاد برخی فیلسوفان دین را برانگیخته است. (تالیافرو، ۱۳۸۲: ۲۴۷). مطابق باور به این نوع از خدا، او صفات انسانی (خشم، شادی، اراده و...) را می پذیرد. آیاتی همچون «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (فجر: ۲۲) و «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ، أَلْبِي رُبُّهَا نَاطِرَةٌ» (قیامه: ۲۲-۲۳) نمونه ای از این نوع است. «انسان وارگی خدا به این معناست که او نیز مثل انسان ها، ۱) موجودی دارای عقل و فهم است؛ ۲) دارای نوعی خاصی از آگاهی، یعنی خود آگاهی است؛ ۳) نه فقط باورها، عواطف و خواسته هایی دارد، بلکه درباره باورها، عواطف و خواسته های خود باورهایی دارد؛ ۴) برای اعمالش مسؤولیت اخلاقی دارد و مشمول ستایش و یا نکوهش اخلاقی واقع می شود؛ ۵) موجودی اخلاقی است؛ ۶) دارای یک سلسله حق هاست؛ ۷) انسان ها را متعلق به نظام اخلاقی می داند؛ یعنی آنان را همچون خود، از اعضای یک اجتماع اخلاقی تلقی می کند؛ ۸) می تواند از طریق سخن گفتن با دیگران ارتباط برقرار کند» (ملکیان، ۱۳۸۴: ۱۷).

در رساله قشیریه خواب و رؤیا محل ورود خدای متشخص است: «از ابویزید حکایت کنند گفت حق را تعالی بخواب دیدم گفتم ترا چگونه یابم گفت خود را بگذار و بیا» (قشیری، ۱۳۸۸: ۱۵۵ نیز ر.ک. ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۱۸) یکی از نمودهای خدای متشخص (انسان وار) در ترجمه رساله قشیریه، به دغدغه صوفیه پس از مرگ باز می گردد. همواره صوفیه از فرد متوفی در خواب، می پرسیدند که خدا با تو چه کرد؟ فرد متوفی در پاسخ می گفت که خدا را دیدم که فلان کار را با من کرد و یا فلان سخن را گفت (همان: ۲۰۲). سؤال و جواب (همان: ۲۰۷)، عتاب و خشم از دیگر نشانه های خدای متشخص (انسان وار) در توصیف فرد متوفی از خداوند می باشد (همان: ۲۲۰).

خدای متشخص (انسان وار) در ترجمه رساله قشیریه دارای خلق های متفاوت از جمله صبر است؛ (همان: ۲۸۲) با انسان راز می گوید و از انسان می خواهد که به او بنگرد و از او بشنود و بر درگاه او بایستد؛ (همان: ۴۳۷) چنین خدایی اعراض می نماید؛ (همان: ۴۴۱) تاج بر سر می نهد و نعلین زرین بر پای افراد می کند (همان: ۴۴۷).

یکی دیگر از مصادیق خدای متشخص (انسان وار) در ترجمه رساله قشیریه، گفتگوهایی است که بین انسان و وی انجام می شود: «موسی علیه السلام گفت یا رب شرم دارم که مرا حاجتی بود از دنیا از تو سؤال کنم، خداوند تبارک و تعالی گفت یا موسی تانمک دیگ و علف گوسفندان از من خواه» (همان: ۲۲۰).

بحث رؤیت خداوند دیگر میدانی است که حضور خدای متشخص (انسان وار) در آن دیده می شود. قشیری معتقد است که مؤمنان در عقبی با چشم سر خدا را می نگرند (همان: ۱۳۲). در تمام مواردی که قشیری از رؤیت خداوند سخن می گوید، خدای متشخصی (انسان وار) حضور دارد که انسان با چشم سر خود، وی را می بیند؛ تنها یک مورد وجود دارد که قشیری صریحاً رؤیت خداوند با چشم سر را نفی می نماید و آن به پیامبر و معراجش باز می گردد؛ پیامبر در حدیثی می فرماید: «رَأَيْتُ رَبِّي لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ خَدَايَ رَأَيْتُ رَأَيْتُ خَدَايَ تَوَسَّطَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَبِّي» (تفسیر قرآن: ۱۳۲). و نه رؤیت با چشم سر؛ بدین معنی که پیامبر با علم و شعور و معرفت خود، خدای را دید و درک کرد (همان: ۱۳۲).

ارتباط انسان با خدای متشخص (انسان وار) در ترجمه رساله قشیریه به دو صورت «عبد و مولی» و «عاشق و معشوق» نمود دارد. در حالت عبد و مولی انسان خود و دیگران را مکلف به انجام اوامر الهی می‌داند؛ لذا قشیری انسان را از ارتباط با کافران بر حذر می‌دارد. در حالت عاشق و معشوق نیز محبت انسان به خود و دیگران باعث می‌شود که انسان، دیگران را ملامت نکند؛ چرا که بر آن است که عشق اختیاری نیست و به نوعی مدارا با همه مردم دست می‌یازد. با توجه به این مبنا و چارچوب نظری در نوع رابطه انسان با خدا، خود، دیگری و طبیعت به بررسی و تحلیل یکی از مهم‌ترین متون متقدم عرفانی خواهیم پرداخت.

ارتباط‌های چهارگانه بشری در ترجمه رساله قشیریه

ارتباط انسان با خداوند

رابطه انسان با خدا براساس احتیاج است؛ ما به او محتاجیم و خداوند انوار خویش را بر دل کسانی که چنین رابطه‌ای با او دارند، قرار می‌دهد. چنین رابطه‌ای سبب رهایی انسان از تیرگی‌های بشریت، وصول به مقام مشاهدت، توفیق به انجام آداب بندگی، درک بهتر از واقعیت و پذیرش عدم حق داشتن انسان بر خداوند می‌شود؛ علاوه بر این، انسان می‌پذیرد که عذاب خدا بر اساس عدل، فرمان و دستور قضایی حتمی و ثوابی که به انسان می‌رسد از سر فضل خداوند است (قشیری، ۱۳۸۸: ۱۰). اگر انسان خدا را فراموش کند و یا رابطه‌ای بر مبنای فقر و احتیاج با حضرت حق نداشته باشد؛ در آن صورت باید گفت: «ورع برفت و بساط او برنوشته آمد و طمع اندر دلها قوی شد و بیخ فرو برد و حرمت شریعت از دلها بیرون شد و ناباکی اندر دین قوی‌ترین سببی دانند، و دست بداشتند تمیز کردن میان حلال و حرام. ترک حرکت و بی‌حشمتی دین خویش کردند و آسان فراز گرفتند گزاردن عبادتها و نماز و روزه را خوار فراز گرفتند و اسب اندر میدان غفلت همی تازند و همه میل گرفتن بحاصل کردن شهوتها و ناباکی بفرارگرفتن حرام و نفع خویش نگاه داشتن بدانچه از بازاریان و اصحاب سلطان فراگیرند و بدین بی حرمتیها فرونیامدند و بسنده نکردند.» (همان: ۱۱).

قشیری همواره سیره پیامبر اکرم و متابعت از آن را در فعل و حال و قول، راه ارتباطی انسان با خدا معرفی می‌کند (همان: ۶۷) و علاوه بر آن، معمولاً آغاز باب‌های رساله خود را به حدیث و یا روایتی از پیامبر اسلام و تفسیر آن اختصاص می‌دهد تا اهمیت و احترام خود به پیروی از سیره نبوی را در تمام زمینه‌ها نشان دهد.

انسان باید همواره خدا را ناظر بر اعمال و گفتار خود بداند؛ چنین نگرشی سبب پرهیز انسان از معصیت (همان: ۴۰) و انجام بهتر تکالیف می‌شود. هر که به وظیفه خود در مقابل خداوند بیشتر عمل کند «لطایف» خداوند متعال نیز در حق او بیشتر می‌گردد. (همان: ۱۰۰) نتایج دیگر ناظر دانستن خداوند بر اعمال و گفتار انسان عبارتند از:

۱. شرم و حیا

از مصادیق ناظر دانستن خداوند بر اعمال انسان داشتن شرم و حیا است. انسان در هنگام ارتکاب عملی زشت و نادرست، چون خدا را ناظر خود می‌داند از گفتار و کردار خود شرم می‌کند و خود را مقید به انجام عمل درست و نیکو می‌سازد (همان: ۲۸۵).

۲. احسان

احسان بدان معناست که «خدایرا پرستی چنانک گوئی می‌بینی او را، اگر چنان نباشی که او را می‌بینی دانی که او ترا می‌بیند.» (همان: ۲۸۸) «احسان بنده طاعت او باشد خدایرا و احسان حق عَزَّ اسْمُهُ انعام او باشد بر بنده» (همان: ۲۶۳).

۳. ایثار

ایثار از نتایج دیگر بینا و آگاه دانستن خداوند بر اعمال و افکار انسان است؛ ایثار بزرگ داشتن آنچه خداوند آن را بزرگ داشته و حقیر داشتن آنچه خداوند آن را حقیر دانسته است؛ می‌باشد (قشیری، ۱۳۸۸: ۲۹۲).

ارتباط انسان با خدا مدام در بین جمع و تفرقه در نوسان است؛ اگر ارتباط انسان با خدا در حال جمع نباشد، معرفتی نصیب انسان نمی‌گردد و اگر در حال تفرقه نباشد عبادت و طاعتی به جا آورده نمی‌شود. «قول خدای تعالی إِيَّاكَ نَعْبُدُ اِشَارَتِ اسْتِغْنَاءِ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اِشَارَتِ اسْتِغْنَاءِ» چون بنده با حق سبحانه و تعالی خطاب کند به زبان راز بروی سؤال یا دعا یا ثنا یا شکر یا عذر بر چیزی اندر محل تفرقه بود و چون در سر گوید و بدل سماع می‌کند آنچه از حق بدو می‌آید آن مقام جمع است» (همان: ۱۰۴). انسان نباید هرگز از رحمت خداوند ناامید و یا به طاعت و عبادت خود غرّه گردد (همان: ۱۹۶). غره نشدن انسان به طاعات در رابطه خود با خداوند منجر به «تواضع» انسان می‌شود؛ این تواضع و فروتنی انسان تنها نسبت به خداوند نیست؛ بلکه انسان خود را مقید می‌سازد که از هر کسی که خدا دستور داده، فرمان ببرد و در رابطه با وی متواضع باشد؛ (همان: ۲۲۰) همچنین تواضع به خداوند باعث عزیز شدن انسان در میان خلق می‌گردد (همان: ۵۴۸). نتیجه انجام طاعات و داشتن رابطه عبودیت با حضرت حق، سخت گرفتن انسان بر خود و آسان‌گیری بر دیگران است (همان: ۳۰۶). در ارتباط انسان با خدا، آدمی موظف به صدق در معاملات و دست شستن از خوی‌های بد است تا «بدل همیشه معتکف بود تا از خدای بهره یابد ازو به جمیل اقبال او و در همه کارها با خدای صدق ورزد و از اندیشه نفس و خاطرهای بد پرهیزد و با خاطری که او را بغیر خدای خواند آرام نگیرد. چون با خلق بیگانه گردد و از آفات نفس بیزار شود و از آرام و نگرستن آنچه او را از خدای بازدارد ببرد و دائم بسر با خدای مناجات همی کند و بهر لحظتی رجوع با وی کند» (قشیری، ۱۳۸۸: ۵۴۰).

اشکال و صور انس در رابطه انسان با خدا

ایمان:

«ایمان باور داشتن است بدل بدانچه حق او را بی‌اگاهاند از غیبهها» (قشیری، ۱۳۸۸: ۱۶) و اولین چیزی که باعث قرب انسان به خداوند و انس به آن می‌شود، «ایمان» است؛ (همان: ۱۲۵) اصطلاحاً ایمان ترکیبی است از شناخت، دل‌بستگی و جهت‌گیری عملی. (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۵۹/۱۸) داشتن شرم و حیا (قشیری، ۱۳۸۸: ۳۳۴) و امید (همان: ۵۲۴) از ثمرات ایمان انسان به خداوند است. نتیجه ایمان، خوف از عقوبت خداوند در دنیا و آخرت است. (همان: ۱۹۰) تفاوت خوف انسان از خدا با دیگران در آن است که خوف انسان از دیگران سبب گریز و دوری از انسان‌های دیگر می‌شود؛ اما خوف از خدا باعث گریز انسان به خداوند می‌شود (همان: ۱۹۲).

یقین:

یقین علمی است که از ایمان به خدا در دل انسان ایجاد انس می‌کند (قشیری، ۱۳۸۸: ۲۷۱). پیدایش چنین علمی در رابطه انسان با خدا سه نتیجه دارد: ۱- همه چیز را از حق تعالی دیدن؛ ۲- رجوع کردن به حق در همه کارها؛ ۳- استعانت کردن از حق در همه حال‌ها.

در رابطه انسان با دیگران، یقین باعث می‌شود که انسان با مردمان مخالفت کم کند و در هنگام دریافت و یا عدم دریافت عطا و بخشش، مردم را مدح و ذم نکند (همان: ۲۷۴).
توبه و بازگشت:

انسان نیازمند به تقرب الی الله است و احساس فقر و بیچارگی، او را به بازگشت به سوی خدا فرا می‌خواند (مطهری، ۱۳۶۸: ۱۴۷/۲۳). اولین منزل از منازل ارتباط و سیر و سلوک انسان به سوی خداوند «توبه» است؛ در شرع اسلام توبه، بازگشتن از نکوهیده به پسندیده است (قشیری، ۱۳۸۸: ۱۳۷). اولین کار در توبه بیداری دل انسان است از احوال بدی که بر وی وارد می‌شود؛ این کار به توفیق خداوند انجام می‌گردد. (همان: ۱۳۸) ارادت و دوستی با خدا، بدون توبه، ورود به میدان «غفلت» است (همان: ۶۴). البته توبه مراتبی دارد که با توجه به نیت توبه کننده مراتب آن متمایز می‌شود: «هر که توبه کند از بیم عقوبت او صاحب توبه

بود و هر که توبه کند به طمع ثواب، صاحب انابت و هر که توبه کند مراعات امر را نه از بیم عقوبت و نه طمع ثواب صاحب اوبت بود. (همان: ۱۴۱) در توبه انسان باید علاقه‌ها را از خود دور سازد؛ ابتدا باید از مال بیرون آید؛ که مال انسان را از خدا باز می‌دارد؛ بعد از آن باید از دیدن جاه و مقام خود بیرون آید که در این حالت قبول و ردّ خلق برای انسان یکسان می‌شود؛ سپس باید با طهارت باشد و جز بر غلبه خواب نخسبد و از طعام به تدریج کم کند (همان: ۷۳۰).

تقوی:

«انسان باید در رابطه خود با خداوند تقوی را حاکم سازد؛ هر که تقوی را حاکم نسازد به مقام کشف و مشاهده نخواهد رسید. پیامبر اسلام در سفارش خود به مردی می‌فرماید: بر تو بادا بتقوی که آن مجموع همه چیزها است» (همان: ۱۶۰). تقوی درجاتی دارد: «تقوی عام از شرک بود و تقوی خاص از معاصی و تقوی اولیا از توسل بافعال و تقوی انبیا علیهم السلام از خداوند بود بخداوند» (همان: ۱۶۴) اثرات تقوی عبارتند از:

- ۱- تقوی باعث می‌شود که برکات علم بر دل انسان ظاهر گردد و رغبت انسان به دنیا از بین برود؛ (همان: ۷۸)
 - ۲- تقوی در رابطه انسان با خداوند سبب نیکویی توکل در آن چیزی که در دست انسان نیست؛ نیکویی رضا در آنچه انسان به دست آورده و نیکویی صبر بر آن چیزی که از دست انسان می‌رود، می‌شود؛ (همان: ۱۶۲)
 - ۳- تقوی باعث می‌شود که انسان حتی کوچک‌ترین کارهایی که شبهه آزار و خسارت به دیگران دارد را انجام ندهد: «گویند بویزید با یاری جامه می‌شست بصحرا، این یار وی گفت جامه بدیوارها باز افکنیم گفت میخ اندر دیوار مردمان نتوان زد گفت از درختها فروآویزیم گفت نه که شاخها بشکند گفت پس چه کنیم برین گیاهها بازافکنیم گفت نه که علف ستوران بود، بریشان پوشیده نکنیم، پشت بافتاب کرد و پیراهن بر پشت افکند تا خشک شود.» (قشیری، ۱۳۸۸: ۱۶۳).
- دعا:

یکی از ابزارهای ارتباطی بین انسان با خداوند «دعا کردن» می‌باشد. در بین اهل تصوف همواره این اختلاف وجود داشته که در رابطه انسان با خداوند دعا ارجح‌تر است یا خاموشی و رضا و تسلیم؟ قشیری حداقل سود دعا را انجام حق خداوند و اظهار بندگی و درماندگی انسان می‌داند. «خلافست میان مردمان که دعا فاضل‌ترست یا خاموشی و رضا، گروهی گویند دعا بسر خویش عبادت است از قول پیغامبر صلی الله علیه و سلم که اللّٰهُعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ آنچه عبادت بود بدو قیام کردن اولیتر از ترک زیرا که حق است سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى اگر بنده را اجابت نیاید و بمراد خویش نرسد باری بحقّ خدای قیام نموده باشد زیرا که دعا اظهار بندگی و درماندگی بود.» (همان: ۴۳۸) از منظر قشیری آداب و شرایط دعا عبارتند از: ۱- انسان به دل حاضر باشد و غافل نباشد؛ ۲- انسان لقمه حلال خورده باشد؛ ۳- خواندن خداوند با معرفت باشد؛ (همان: ۴۴۳) ۴- ایستادن انسان با قضا به وصف رضا؛ ۵- دوری از زلّت‌ها؛ ۶- عدم واسطه در میان؛ (همان: ۴۴۹) ۷- رعایت ادب (همان: ۴۲).

اندیشه قشیری در ارتباط انسان با خدا

تنها خدا را دیدن:

انسان باید بین خدا و دیگران یکی را انتخاب نماید؛ بدین معنی که اگر انس و قرب الهی را طلب می‌کند باید طمع جاه و استقبال مردم را نداشته باشد؛ چرا که این دو با یکدیگر قابل جمع شدن نیستند: «ابن یزدانیا گوید نگر طمع دوستی خدای نکنی با دوستی فضول و نگر طمع انس نکنی با خدای و تو انس مردمان دوست داری و نگر طمع منزلت نکنی نزدیک خدای با دوستی منزلت نزدیک مردمان» (همان: ۷۷). کسی که عمل نیکوی خود را برای مردم انجام دهد؛ در واقع با خدایی که از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است اعلام مبارزه کرده. در رابطه انسان با خود نیز توجه به حق و تنها خدا را دیدن، انسان را از پرداختن به دل

خود فارغ می‌سازد؛ زیرا توجه انسان به خداوند و یافتن حضرت دوست، باعث گم کردن دل و بازیافتن دل سبب فراموشی خداوند است (همان: ۱۰۰).

غیرت:

یکی از مفاهیمی که در رابطه انسان با خدا نقش مهمی دارد، «غیرت» است. «غیرت دُوست غیرت حق بر بنده و آن آن بود که خلق را اندر وی نصیب نکند و او را از ایشان ربوده دارد و غیرت بنده حق را سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى آن بود که احوال و انقباس خویش بغیر حق مشغول ندارد نگویند بر خدای تعالی غیرت می‌برم و گویند خدای را غیرت می‌برم زیرا که غیرت بر حق جهل بود و به بی دینی کشد و غیرت خدای را تعظیم حقوق او واجب کند و صافی بکردن عمل او را و بدانید که سَنَّتْ حَقَّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى با اولیا خویش آنست که چون ایشان بغیر او مشغول شوند یا دل بغیر او مشغول دارند آن بر ایشان شوریده دارد از غیرت بر دل‌های ایشان تا ویرا باخلاص عبادت کنند» (همان: ۴۲۱).

ادب:

رعایت ادب در رابطه انسان با خداوند آن است که انسان از آن‌چه که خداوند بر او واجب کرده آگاه باشد و به امر و نهی او متأدب گردد. عدم رعایت ادب در رابطه انسان با خداوند منجر به از بین رفتن «ایمان» و «توحید» می‌شود (قشیری، ۱۳۸۸: ۴۷۹). ترس از تازیانه خداوند سبب می‌شود که انسان بی‌ادبی خود را درمان سازد و آن را کنار بگذارد (همان: ۷۰) و از زبانش چیزی جز حکمت جاری نشود. (همان: ۷۵). انسانی که تمام عالم را محضر و پیشگاه خداوند و خداوند را در همه جا و همه زمان حاضر و بینا بداند، در خلأ و ملأ رعایت ادب را فرو نمی‌گذارد. در شادی، شکر کردن و بر سختی صبر نمودن از مصادیق رعایت ادب است که هر فردی، آن را فروگذارد از درگاه خداوند رانده می‌شود (همان: ۴۸۰).

دوستی:

«محبت بنده خدای را حالتی بود که از دل خویش یابد از لطف، آن حالت در عبارت نیاید و آن حالت او را بر تعظیم حق تعالی دارد و اختیار کردن رضای او و صبر ناکردن از او و شادی نمودن بدو و بی‌قراری از دود او و یافتن انس بدوام ذکر او بدل» (همان: ۵۵۶) نشانه‌های دوستی و محبت در ارتباط انسان با خدا عبارتند از:

۱. متابعت کردن دوست خدای، محمد صل الله علیه و سلم اندر خوی‌ها و فعل‌های او و به جا آوردن امر و ستش؛
 ۲. اندوه بسیار؛
 ۳. دوست داشتن آنچه خدا دوست دارد؛ به موافقت فرمان خدای. چنانکه فضیل بر مرگ پسرش علی بخندید و در توجیه آن گفت: «خدای دوست داشت که این پسر بمیرد من نیز دوست داشتم آن، بموافقت فرمان وی؛» (همان: ۲۸)
 ۴. گداخته شدن چهره انسان؛ (همان: ۳۲۹).
- یکی از راه‌هایی که باعث ایجاد رابطه عشق و دوستی انسان با خداوند می‌شود، ذکر گفتن است؛ ذکر سرّی خفی در میان انسان و خداوند است (همان: ۳۵۳). رابطه‌ای که بر پایه دوستی با حضرت حق باشد، سبب فارغ بودن و بی‌خبری انسان از خود، عدم قرار و آرامش با غیر حق (همان: ۴۳۲) و ایجاد اخلاص در دل انسان می‌گردد. اخلاص با حق در ارتباط انسان با خود موجب فراموش شدن رؤیت اعمال و در رابطه انسان با دیگران سبب یکی شدن مدح و ذم افراد به انسان می‌شود (همان: ۳۲۴). نتایج دیگر رابطه انسان با خداوند بر پایه اخلاص، پاک شدن دل انسان از خیانت، عدم امید به جاه و مقام، تقرّب به حق و چشم نداشتن به ستایش کردن دیگران است (همان: ۳۲۲).

ارتباط انسان با خود:

در جهان‌بینی قشیری شناخت انسان از خود در اهمیت کمتری از شناخت و ارتباط انسان با خداوند قرار دارد: «جهد می‌باید کرد تا خدایرا بسیار شناسد نه تا خویشتن را» (همان: ۷۳۱) سیره پیامبر اکرم (ص) در نگرش قشیری به ارتباط انسان با خود از جایگاه والایی برخوردار است و انسان باید خود را مقید سازد به پیروی از سنت پیامبر (ص)؛ چرا که خلاف سنت پیامبر عمل کردن نشانه «ریای باطن» است (قشیری، ۱۳۸۸: ۳۸). انسان در مواجهه با خود در می‌یابد که سه شاخص در وی وجود دارد: ۱- افعال؛ ۲- اخلاق؛ ۳- احوال.

افعال، تصرف‌هایی است که به اختیار انسان از وی صادر می‌شود؛ اخلاق، مطبوع انسان است که به معالجه و درمان عوض می‌شود و احوال، صفایی است که از پس افعال و اعمال پسندیده در انسان به وجود می‌آید. انسان هر گاه در ارتباط با خود به تزکیه کردن افعال مراقبت نماید، خداوند بر وی منت می‌نهد و احوالش را صاف می‌کند (همان: ۱۰۷).

انسان با فانی کردن صفات رذیله خود، به حق باقی می‌شود: «فناء بنده از احوال نکوهیده او و احوال خسیس او، نیستی این فعلها بود و فناء او از نفسش و از خلق، آن بود که او را بخویشتن و بایشان حس نبود.» (همان: ۱۰۸). راه رهایی و فناکردن صفات رذیله در انسان، غرق شدن در وجود خداوند و طریق غایب شدن انسان از نفس خود عبارتست از:

۱. واردی که از یاد کردن ثوابی یا تفکر عقابی بر انسان عارض می‌شود؛

۲. معنی‌ای که کشف افتد از حق بر انسان و وی از امور دنیوی بی‌خبر گردد (همان: ۱۱۰).

قشیری انسان را از «مداخت» با خویشتن به دور می‌سازد؛ چرا که یکی از عوارض مداخت انسان نسبت به خویش و یا دیگران، عدم «صدق» در انسان است. انسان صادق همواره خود را برای مرگ آماده می‌سازد و از آن بیم و باکی ندارد. (همان: ۳۲۸) صدق انسان در رابطه با خویشتن باعث می‌شود که آن چیزی را بنماید که هست و یا آن چیزی باشد که خود را می‌نماید (همان: ۳۳۱).

آدمی در رابطه با خویش باید بین خود و دیگران فرقی نگذارد؛ بدین معنی که آن چه را که برای خود می‌پسندد برای دیگری نیز بیسندد و آن چه را که برای خود نمی‌پسندد، برای دیگری نیز نخواهد. «گفت سی سالست تا استغفار همی کنم از یک شکر که کردم گفتند چگونه بود گفت آتش اندر بغداد افتاد کسی مرا خبر آورد که دکان تو نسوخت گفتم الحمدلله و سی سالست تا پشیمانی همی خورم تا چرا خویشتن را از مسلمانان بهتر خواستم.» (همان: ۳۱).

شاخص‌های ارتباط انسان با خود

رد سقوط تکلیف:

قشیری همواره انسان را موظف به انجام تکلیف می‌داند و اندیشه سقوط تکلیف را به شدت رد می‌کند: «جُریری گوید از جنید شنیدم که مردی را همی گفت کی او ذکر معرفت میکرد کی اهل معرفت بخدای عز و جل بجایگاهی رسند کی بترک حرکات بگویند از باب برّ و تقرّب بخدای عز و جل. جنید گفت: این قول گروهی باشد که بترک اعمال بگویند و این بنزدیک من منکر است و آنک دزدی کند و زنا کند نکوحال تر به نزدیک من از آنک این گوید و عارفان بخدای تعالی کارها از خدای تعالی فرا گیرند و اندر آن رجوع بازو کنند و اگر من هزار سال بزیم یک ذره کم نکنم مگر مرا از آن باز دارند.» (همان: ۵۱). علم و عمل:

گاهی انسان در رابطه با خود، عیب خود را می‌بیند و تشخیص می‌دهد؛ اما آن را درمان نمی‌سازد. علت چیست؟ علت آن است که «مردمان بمباهات علم مشغولند نه بعمل علم و آراستن ظاهر و دست برداشتن آداب باطن خدای عزّ و جلّ دل‌هائ ایشان

کور بگردست و جوارح ایشان بند بر نهاده است از عبادۀ (همان: ۷۹) قشیری سه چیز را نشانه شقاوت در انسان می‌داند: یکی علمی که عملی به دنبال آن نباشد؛ دیگری عملی که در آن اخلاص نباشد و سوم عدم رعایت حرمت صالحان (همان: ۵۷).
دم غنیمت شمردن:

انسان باید لحظه‌ای که در آن است را غنیمت بشمارد؛ این وقتی که می‌گذرد و دیگر باز نمی‌آید؛ تنها برای انسان حسرت باقی می‌گذارد:

«كُلُّ يَوْمٍ يَمُرُّ بِأَخْذٍ بَعْضِي يورثُ القلبَ حَسْرَةً ثُمَّ يَمْضِي

معنی آن بود کی گوید هر روز کی می‌گذرد برخی از من کم کند و دل را حسرت می‌افزاید پس میرود» (قشیری، ۱۳۸۸: ۹۰).
غم گذشته را نیز نباید خورد؛ چرا که گذشته، گذشته است و غم آن خوردن، ضایع کردن وقت خود است (همان: ۸۹).
نفس:

قشیری در رجوع و ارتباط انسان با خود، آدمی را متوجه نفس خویش می‌سازد؛ نهایت سرانفسی انسان آن است که بر نفس خود غلبه کند؛ در این حالت احکام بشریت ناپدید شده و سلطان حقیقت بر انسان غلبه می‌کند؛ (همان: ۱۲۲) نفس آدمی دو وصف دارد: یکی «شتافتن به شهوات» و دیگری «سرکشیدن از طاعات» (همان: ۱۴۸). انسان‌ها در ارتباط با نفس خود، دارای مراتب هستند؛ برخی عوام، عمل بسیار و ریاضت بر خود چون گرسنگی و تشنگی را برای مقابله کردن با نفس در پیش می‌گیرند و برخی دیگر (خواص) در پی صاف کردن احوال خود می‌باشند که کارشان در تبدیل اخلاق بد به اخلاق خوب از عوام بسیار سخت‌تر است (همان: ۱۴۹). به طور کلی، انسان از دفع شرّ نفس خود عاجز است و علمش بهره‌ای به او نمی‌رساند؛ بلکه باید به توفیق خداوند پناه برد: «دست در توفیق زند از شرّ نفس خویش که آنکس که توفیق او را در نیابد علم او را سود ندارد بنفس خویش» (همان: ۱۵۱) یکی از راه‌های دفع نفس آدمی، «بدینینی» به خویشتن است؛ انسان مادامی که در ارتباط با خود، خویشتن را نیکو بداند، به هیچ وجه عیب‌های نفس خود را در نمی‌یابد؛ بلکه انسانی می‌تواند عیب‌های نفس خود را دریابد که نسبت به خویشتن «نکوهیده» باشد (همان: ۱۵۲). نفس آدمی هر لحظه با شعبده‌ای تازه راه انسان را می‌زند و وی را غافل می‌سازد؛ این وظیفه انسان است که همواره به نفس خویش بدبین و هر لحظه منتظر مکر تازه‌ای از آن باشد: «ابویزید همی گوید سی سالست نماز همی کنم و اعتقادم اندر نفس بهر نماز چنان بوده است که من گبرم و زنار بخوام بریدن» (قشیری، ۱۳۸۸: ۳۹). یکی دیگر از راه‌های مبارزه با نفس و کنترل آن «شرم از خداوند» است. انسانی که در رابطه خود با خداوند، خدا را در همه جا و همه زمان حاضر ببیند از وی شرم و حیا دارد و در ارتباط با خود نیز مهار نفس خویش را آزاد نمی‌گذارد (همان: ۳۶).
دل:

تفاوت نفس با دل، آن است که نفس به انسان راست و دل دروغ نمی‌گوید. دل انسان محل شکل‌گیری «شاهد»، در پی دوست داشتن کسی یا چیزی است (همان: ۱۳۰). پس از آن که انسان از محاسبه نفس خویش فارغ شد باید مراقبت دل خویش را در پیش گیرد و «در همه احوال داند که حق سبحانه و تعالی او را می‌بیند و بدل او نزدیکست. احوال او میداند و افعال او می‌بیند و اقوال او می‌شنود.» (قشیری، ۱۳۸۸: ۲۸۹). گاهی بسط و نشاطی در دل انسان ایجاد می‌شود و منشأ آن مشخص نیست؛ زیرا غیر منتظره بوده و بدون توجیهی در دل انسان ایجاد شده؛ در این حالت آدمی باید آرام باشد و کاری نکند که ادب او را به مخاطره اندازد؛ چرا که ترک ادب مخاطرتی بزرگ است که منجر به «مکر خفی» در دل انسان می‌شود (همان: ۱۳۰). داروی دل انسان در ارتباطش با خود پنج چیز است: «قرآن خواندن باندیشه و اندر وی نگاه کردن و شکم تهی داشتن و قیام شب و تضرع کردن

بوقت سحرگاه و با نیکان نشستن» (همان: ۶۶). قشیری صریحا به شناخت انسان از خداوند، خود و دیگر انسان‌ها به وسیله دل اشاره می‌کند و آن را در کنار مطالعه قرآن و سیره نبوی موجب آن می‌داند که انسان صادق و مصیب باشد (همان: ۸۱).
غرور:

انسان نباید به امتیازات و جاه و مقام خود غره شود؛ چرا که مغرور شدن انسان سبب سقوطش می‌شود: «نگر بجایگاه نیک غره نشوی که هیچ جای بهتر از بهشت نبود. آدم دید آنچه دید و دیگر بسیاری عبادت غره نشوی که ابلیس با آن همه عبادت دید آنچه دید و نگر که بسیاری علم غره نشوی که بلعام باز آن همه علم دید آنچه دید و نام بزرگ حق دانست و نگر بدیدار پارسایان غره نشوی که هیچ کس بزرگتر از پیغامبر صلی الله علیه و سلم نبود، خویشاوندان ویرا و دشمنان ویرا دیدار او سود نداشت» (همان: ۱۹۶).

نداشتن صفت غرور منجر به شکل‌گیری خشوع در انسان می‌شود. انسان باید صفت خشوع را در دل خود قرار دهد تا به سبب آن اندام‌های دیگر نیز خاشع گردند؛ هر کس نسبت به خود خاشع‌تر باشد، نزد دیگران «بزرگ‌تر» خواهد بود (همان: ۲۱۸).
حلال خوردن:

انسان باید طعام حلال بر شکم خود بخوراند؛ چرا که اگر این کار را نکند کار حرامی را انجام داده و عبادت ظاهری خداوند (همچون نماز شب و روزه) هیچ فایده‌ای برای انسانی که شکمش از طعام حلال پرنگشته، نخواهد داشت (قشیری، ۱۳۸۸: ۲۶). زیان دیگر مال حرام خوردن آن است که انسان نمی‌تواند میان الهام و وسواس فرق بگذارد (همان: ۱۲۸) و به دنبال آن دچار بیماری طبیعت می‌شود که آن خود باعث آفت است (همان: ۱۵۰). برخی به دلیل ریاضت‌های بسیار و مراقبت شدید در رعایت مال حلال خوردن خویش، به کرامت‌هایی دست می‌یافتند: «از استاد ابوعلی دقاق شنیدم که گفت حارث محاسبی چون دست فرا طعام کردی اگر نه از حلال بودی رگی بر سر انگشت وی بجستی دانستی که حلال نیست نخوردی» (همان: ۱۶۹). قشیری در زمینه خوردن طعام، تنها به حلال خوردن اکتفا نکرده و معتقد است که آدمی نباید مال حلال را هم بدون هیچ قید و بندی بخورد؛ بلکه نیکوتر آن است که انسان دل خود را همواره گرسنه نگه دارد؛ زیرا سیر خوردن نشانه «زنگار دل» است (قشیری، ۱۳۸۸: ۴۱) و آدمی باید گرسنگی که «موت الأیض» است را بپشد (همان: ۴۳). خوردن مال حلال در کنار متابعت از سنت پیامبر (ص) موجب ایجاد «فراست» در انسان می‌شود (همان: ۶۱).

ارتباط انسان با دیگران

انسان در ارتباط با دیگران باید از «حظ خویش» خالی باشد؛ بدین معنی که بدون تکبر و هوای نفس با دیگران برخورد نماید تا از دیدار و سخن گفتن و نشست و برخاست با آنان سود ببرد و اگر غیر از این باشد «برکات» دیگران به انسان نمی‌رسد (همان: ۶۹). بهتر است که انسان با کسی مرابطه نماید که آن فرد با خدا رابطه داشته باشد؛ تا به برکت رابطه با آن فرد، انسان نیز به خدا متصل گردد (همان: ۵۱۰). یکی از علل شکل‌گیری ارتباط در بین انسان‌ها عامل «سنخیت» و «هم درد بودن» می‌باشد. انسانی که خائف است را تنها انسان خائف می‌تواند ببیند و تشخیص دهد؛ همچنانکه مصیبت زده می‌خواهد که فردی را ملاقات نماید که او نیز مصیبت دیده باشد (همان: ۱۹۱). اصل سنخیت در عرفان زیر مجموعه تئوری «وحدت وجود» می‌باشد که قابل تطبیق با مشابه خود در روان‌شناسی با عنوان «همانند سازی» است. در تحقق امر ادراک باید بین مُدرک و مُدرک سنخیت وجود داشته باشد و چون در علم حضوری اتحاد بین عالم و معلوم و علم وجود دارد این سنخیت پایه و اساس هر نوع شهودی است و در عرفان نظری نیز عامل اصلی تجاذب و گرایش به وجودی غیر از خود به نوعی وحدت بین طالب و مطلوب مبتنی بر سنخیت روحی بین آن‌هاست. این سنخیت یا هم‌جنس بودن روحی، فراتر از جنسیت (مذکر و مؤنث) است. محی الدین بن عربی در

فصوص الحکم می‌گوید: «هر مُدرک از جهتی شبیه به آن چیزی است که ادراک می‌کند. تشبیهی که سبب تقبل و اتصال به آن است.» (حسن زاده آملی، ۱۳۶۶: ۱۲۳).

ارتباط انسان با خدا باید بر «موافقت»، با مردم بر «مناصحت» و با خویش بر «مخالفت نفس» باشد (قشیری، ۱۳۸۸: ۵۰۷). کسی که به خداوند ایمان دارد در ارتباط خویش با دیگران اصل را بر بی‌آزاری قرار می‌دهد (همان: ۲۳۶). انسان باید فقط رضای الهی را مدّ نظر قرار دهد؛ رضای الهی بدان معناست که انسان اگر کاری را برای دیگران می‌خواهد بکند، به هیچ وجه شرط و شروطی در آن نگذارد؛ حضرت ابراهیم علیه السلام در درخواست فردی گبری برای مهمان شدن ایشان، مسلمان شدن را شرط گذاشت و این شرط باعث شد که خداوند وی را نکوهش کند (قشیری، ۱۳۸۸: ۲۰۱). افرادی که دارای اخلاص کامل نیستند در ارتباط با دیگران به جای آن که رضای خداوند را در پیش گیرند، رضای خلق را دنبال می‌کنند که این امر علاوه بر ایجاد فساد در انسان (همان: ۱۵۲) باعث بطلان طاعات و همچنین خجل شدن و از بین رفتن سرمایه عمر آدمی می‌گردد (همان: ۱۴۹).

شاخص‌های ارتباط انسان با دیگران

مروّت با خلق:

قشیری مروّت با مردم را در آن می‌داند که انسان با دیگران بر اساس انصاف رفتار نماید و از آنان انتظار انصاف نداشته باشد (همان: ۴۶). فرد با مروّت هرگز شرمندگی دیگران را نمی‌خواهد؛ (همان: ۴۱۰) یکی از نمودهای ارتباط انسان با دیگران بر اساس مروّت و فتوّت در ترجمه رساله قشیریه داستان دلنشینی است: «مردی زنی خواست، پیش از آن که زن بخانه شوهر آمد ویرا آبله برآمد و یک چشم وی بخلل شد، مرد نیز چون آن شنید گفت مرا چشم درد آمد پس از آن گفت نابینا شدم، آن زن بخانه وی آوردند و بیست سال با آن زن بود آنگاه زن بمرّد، مرد چشم باز کرد گفتند این چه حالست گفت خویشتن نابینا ساخته بودم تا آن زن از من اندوهگن نشود گفتند تو بر همه جوانمردان سبقت کردی» (همان: ۳۵۹). آدمی نباید بنای رابطه خود با دیگران را تنها بر کسب منفعت خویش قرار دهد؛ بلکه گاهی باید امید و منفعت دیگران را بر منفعت خویش ترجیح دهد؛ چنان- که «علی بن الفضیل از بیاعان محلّت چیزی می‌خرید او را گفتند اگر بازار شوی ارزاتر یابی گفت ایشان بنزدیک ما بیستاند بامید منفعت با جایی دیگر نتوان شد» (همان: ۴۰۴).

از مصادیق مروّت با خلق، حرمت بزرگان و پیران را پاس داشتن است؛ کسی که حرمت بزرگان را نشناسد دچار «بدبختی» می‌شود؛ (همان: ۷۴۱) آدمی باید بداند که آن چه امروز انسان در ارتباط خویش با دیگران انجام می‌دهد از احترام و نکوداشت پیران، در زمان پیری، «خداوند» وی را گرامی می‌دارد (همان: ۵۸۵).

دوری از مردم نابکار:

انسان در برخورد با افراد نابکار و بد نباید به دنبال تزکیه و یا دوستی با آنان باشد؛ بلکه بهترین کار در ارتباط با چنین افرادی دوری جستن از آنان است: «تزکیت بدان کردن عیب بود بر تو و دوستی ایشان ترا عیب بود بر تو» (همان: ۴۴) ارتباط با بدان ظنّ بد بر نیکان ایجاد می‌کند (همان: ۵۰۷). قشیری در معرفی افراد نابکار و بد که انسان را از ارتباط با آنان باز می‌دارد؛ کفّار و افراد (به ویژه صوفیان) ریاکار و دغل پیشه را بر می‌شمارد (همان: ۶۹). برخی افراد هستند که اصلاً با انسان سرّ سازگاری ندارند و همواره بر طبل مخالفت می‌کوبند. قشیری ارتباط با چنین افرادی را منع می‌کند؛ چرا که رابطه با آنان سبب «سخت شدن دل» و «ایجاد دشمنی» برای انسان می‌شود (۱۳۸۸: ۵۰۹).

کمک و تحمّل بار دیگران:

انسان در مواجهه با دیگران تا آنجا که در توان دارد باید به آنان کمک کند و بار سختی‌شان را در حدّ توان بر دوش کشد. ابوعبدالله رودباری قرض صوفی به بقّال را پذیرفت و پرداخت کرد و این رفتار نیک وی سبب تغییر نگرش بقّال به جماعت

صوفیان گشت (همان: ۸۴). قشیری احتمال و تحمل بار دیگران را «موت الأسود» می‌نامد که آدمی باید حتماً آن را بچشد (همان: ۴۳). معاونت و یاری انسان به مردم باید بیش و مؤونت و زحمتش کم باشد؛ نتیجه چنین ارتباطی، راحتی از مردم و مهتری بر آنان می‌باشد (همان: ۲۴۱). گاهی انسان بار جفای مردم را به دوش می‌کشد تا خود را تنبیه و هدایت سازد؛ مثلاً انسان، «بد» دیگران را تحمل می‌کند تا صفت «حلم و بردباری» را از قیلِ بدِ دیگران فراگیرد (همان: ۳۹۶).

قرآن و سنت پیامبر:

در ترجمه رساله قشیری سیره نبوی به عنوان بهترین و کامل‌ترین الگو برای انسان در ارتباط با دیگران معرفی می‌گردد که تنها کسانی به فلاح و رستگاری می‌رسند که بر سنت پیامبر (ص) عمل نمایند: «راهها همه بر خلق بسته اند مگر آنک بر اثر رسول صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ رود.» (همان: ۵۲) سنت پیامبر در کنار کتاب خداوند معیاری است تا مردم با کسی که آن دو را نداشته باشد، ارتباط برقرار نسازند و سخنی را که از دیگران می‌شنوند سریعاً نپذیرند؛ بلکه آن را به محک عدل از منظر کتاب خدا و سنت پیامبر بیازمایند و سپس آن را قبول کنند (همان: ۴۱). بسیاری از صفات زشتی که در قرآن انسان را در ارتباط خویش با دیگران منع نموده در ترجمه رساله قشیری نمود دارد؛ مثلاً قرآن بارها انسان را از حسد و غیبت «أَيُّجِبُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» (الحجرات: ۱۲) دیگران منع می‌کند. قشیری نیز معتقد است که انسان باید از حسد و غیبت دیگران پرهیز کند؛ چرا که انسان حاسد اول خود را نابود می‌سازد و غیبت دیگران نیز باعث دشمنی خداوند می‌شود (قشیری، ۱۳۸۸: ۲۳۶).

ارتباط با فقیر و غنی:

برخی انسان‌ها مبنای ارتباطی خود با دیگران را رفاه و وضعیت مادی قرار می‌دهند؛ با کسانی که غنی هستند ارتباط برقرار کرده و از کسانی که فقیرند دوری می‌جویند. از منظر قشیری خوارترین انسان کسی است که در رابطه خود با دیگران به واسطه آن که آن‌ها توانگرترند مدهانت و تواضع داشته باشد و عزیزترین انسان، فردی است که در ارتباط خود با کسانی که از لحاظ رفاه از او پایین‌ترند تواضع داشته باشد و حرمت آن‌ها را نگاه دارد (همان: ۶۳).

ایثار:

راه دستیابی به ایثار در ارتباط انسان با دیگران، بیزاری از حول و قدرت خویش است (قشیری، ۱۳۸۸: ۷۴۳). اندیشه ایثار به دیگران باعث می‌شود که انسان وقتی چیزی ندارد «آرام» بگیرد؛ (همان: ۴۷۳) قشیری صحبت و ارتباط انسان با دیگران را بر سه قسم می‌داند و ایثار و مروت را بهترین تاکتیک در ارتباط با افراد هم‌رتبه و هم‌کفو برمی‌شمارد: «بدانک صحبت بر سه قسمت بود صحبتی با آنک بزرگتر از تو باشد بجاه یا بسال و آن در حقیقت خدمت بود و صحبت بود با آنکس که فرودتر بود و آن صحبت شفقت و رحمت بود بر متبوع، و بر تابع، وفا و حرمت واجب بود و صحبتی بود با همسران و آنک بر درجه با تو راست باشد آن بایثار، اولیتر و جوانمردی» (همان: ۵۰۲).

دوستی:

داشتن رابطه دوستی با حضرت حق باعث می‌شود که انسان در ارتباط خود با دیگران نیز خود را به داشتن ارتباط دوستانه مقید نماید. قشیری شروطی را برای ارتباط دوستانه با دیگران برمی‌شمارد که عبارتند از:

۱. در رابطه دوستانه، انسان نباید از مردم به سبب جور و جفای آنان روی برتابد و ترک دوست کند؛
۲. لازمه چنین رابطه‌ای دیدار مداوم و مستمر و در صورت فراق و دوری به حکم آیه فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (المعارج: ۵) داشتن

صبر جمیل است؛ (قشیری، ۱۳۸۸: ۲۸۵)

۳. فردی که می‌خواهد رابطه دوستانه با دیگران داشته باشد باید همواره مراقب احوال و نیازهای درونی دوست خویش باشد و بدون آن که وی بر زبان درخواستی داشته باشد درصدد رفع حاجت دوست باشد (همان: ۲۹۰).

ارتباط انسان با طبیعت

انسان‌های بزرگ به دنیا و تعلقاتش همواره به چشم «حقارت» می‌نگرند و اعتقاد دارند که چون انسان دست خالی به این دنیا آمده، باید تهی دست و بدون تعلق از دنیا برود؛ عدم تعلق به دنیا یکی از شاخص‌های اصلی قشیری در ارتباط با آن است. در ارتباط انسان با دیگران آن هنگام که تنها برای رضای خداوند باشد، باعث می‌شود که ارتباط انسان با طبیعت و جاذبه‌های آن نیز تنها در جهت رضای الهی قرار گیرد. مال و متاع دنیوی برای خدمت به خلق و جذب رضای الهی صرف می‌گردد و اگر چنین نباشد آن متاع دنیا سزاوار نابودی و طرد شدن است (همان: ۳۱). قشیری ارتباط انسان با دنیا و امور دنیوی و پست و مقام آن را سبب لغزش و دوری از خدا می‌داند: «گویند علی بن عیسی برنشسته بود بموکی عظیم و غربا میگفتند این کیست. زنی بر بام ایستاده بود گفت تا کی گویند این کیست این بنده ای است از چشم خدای تعالی بیفتاده او را بدین مبتلا کرده است. علی بن عیسی بشنید و با سرای شد و از وزارت استعفا خواست و بمگه شد و مجاور بنشست» (همان: ۱۴۵). «دنیا نزد محققان صوفیه هر چیزی است که انسان را از خدا مشغول دارد و حظ نفس در آن باشد و بدین معنی حالتی است از احوال قلب و آن توجه دل است به لذت عاجل؛ و هر چه مانع سالک از راه حق و حجاب او از وصول به کمال انسانیّت باشد» (فروزانفر، ۱۳۷۳: ۳۸۱).

انسانی که «عبد» خداوند است و خود و دیگران را مقید به اطاعت از خدا می‌داند با طبیعت بر اساس «حریت» رابطه دارد؛ بدین معنی که «آزادگی آن بود که مرد از بندگی همه آفریدها بیرون آید و هر چه دون خداست عزّ و جَلّ آنرا در دل وی راه نبود و علامت درستی آن برخاستن تمیز بود از دل او میان چیزها و خطر شریف و وضع از اعراض دنیا نزدیک او یکسان بود، چنانکه حارثه گفت پیغامبر را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ تن خویش از دنیا بازداشتی، زر و خاک نزدیک من برابرست» (قشیری، ۱۳۸۸: ۳۴۲).

قشیری در جایی دیگر معتقد است که رابطه انسان با دنیا باید بر محور «زهد» باشد. چنین رابطه‌ای باعث می‌شود که انسان به دنیا به چشم زوال بنگرد؛ تا در چشمش حقیر شود و برگشتن از آن آسان: «زهد آن بود که بآنچه از دنیا باید شاد نشود و بدانچه از وی در گردد اندوهگن نشود.» (همان: ۱۷۶) پیامبر اکرم (ص) در رابطه با فردی که ارتباط خود با طبیعت را بر پایه زهد بنانهاده، می‌فرماید: «چون بینی که مردی را زهد دادند اندر دنیا و سخنش دادند، بوی نزدیکی کنی که او حکمت فرا گرفت» (همان: ۱۷۴). قشیری از قول یحیی بن معاذ، دنیا را عروسی می‌داند و جوینده آن را مشاطه او (همان: ۱۸۰) که انسان عاقل در ارتباط خویش با دنیا تدبیرش را بر «قناعت» داده (همان: ۲۴۰) و از آن جهت از قیل و قال و شغل‌های دنیوی پرهیز می‌کند که هر گاه دنیا به وی روی آورد برایش «مشغله» و هر گاه از وی روی برگرداند «حسرت» ایجاد می‌کند (همان: ۷۳).

انسانی که توبه نموده، طبیعت را به دلیل آنکه جایگاهی است که در آن گناه کرده، دشمن خود می‌داند و چنانکه قرآن فرموده: «وَصَافَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ» (توبه: ۱۱۸) ارتباطش با این جهان تنگ می‌گردد و به هیچ وجه با آن آرامش ندارد (قشیری، ۱۳۸۸: ۱۴۳).

تنها چیزی که باعث نگرش مثبت قشیری به طبیعت و ارتباط با آن می‌شود، آن است که نگاه انسان به دنیا به گونه‌ای باشد که با مشاهده آن یاد قیامت بیفتد و در ارتباط خویش با طبیعت از چیزی خوشحال شود که فردای قیامت انسان را شاد می‌کند. (همان: ۴۸) البته این نگاه مثبت باید تنها در جهت استفاده ابزاری باشد و نه به گونه‌ای که باعث ایجاد رابطه دوستی انسان با دنیا گردد؛ زیرا دوستی با دنیا، دوستی آخرت را از دل انسان پاک می‌کند (همان: ۴۱) و این نشانه «ادبار» است (همان: ۵۷). «مطالعه طبیعت باید در خدمت ارتقای درون‌گرایی و تأکید بر زندگی درونی باشد.» (هواردا، ۱۳۷۹: ۱۸۶).

قشیری این دنیا را دریایی می‌داند که کناره آن آخرت است و انسان‌ها مسافران این دریا هستند که سوار بر کشتی تقوا می‌شوند تا به سلامت به کناره آن برسند (قشیری، ۱۳۸۸: ۷۴).

نتیجه‌گیری

با توجه به نکات یاد شده باید گفت قشیری با زبانی ساده و روان و در قالب داستان و تمثیل به تبیین ارتباطات چهارگانه انسان پرداخته است؛ کتاب وحی و شریعت پیامبر تأثیر عمیقی را در اصول روابط چهارگانه بشری در ترجمه رساله قشیریه گذاشته است. نخستین ارتباط، ارتباط انسان با خداوند است؛ خدای غیر مشخص و مشخص انسان‌وار تصوراتی است که در ترجمه رساله قشیریه از خداوند وجود دارد؛ البته بخش عظیمی داستان‌های ترجمه رساله قشیریه در جهت معرفی خدای مشخص انسان‌وار است. هر نوع تصور انسان از خداوند در نوع ارتباطش با خود، دیگران و طبیعت تأثیر می‌گذارد. در ارتباط انسان با خدای نا-متشخص به دلیل آنکه انسان قسمتی از وجود خود (روح) را با خداوند مشترک می‌بیند نسبت به خود شفقت می‌ورزد. شفقت به خود باعث شفقت به دیگران و طبیعت نیز می‌شود؛ از منظر قشیری صبر و تحمل در مقابل گستاخی ناهلان از مصادیق شفقت به دیگران است. «ایمان»، «تقوی»، «یقین»، «توبه» و «دعا» از قالب‌های انس‌گیری انسان با خداوند در ترجمه رساله قشیریه است؛ در جهان‌بینی قشیری شناخت انسان از خود در اهمیت کمتری از شناخت و ارتباط انسان با خداوند قرار دارد. وی صریحاً به شناخت انسان از خداوند، خود و دیگر انسان‌ها به وسیله دل اشاره می‌کند و آن را در کنار مطالعه قرآن و سیره نبوی موجب آن می‌داند که انسان صادق و مصیب باشد. ارتباط انسان با خدا باید بر «موافقت»، با مردم بر «مناصحت» و با خویش بر «مخالفت نفس» باشد. «مروت با خلق»، «دوری از مردم نابکار»، «کمک و تحمل بار دیگران» و «شفقت به حال مردم» «قرآن و سنت پیامبر»، «ایثار» و «دوستی با مردم» از تکنیک‌های ارتباطی انسان با دیگران در ترجمه رساله قشیریه است. انسانی که «عبد» خداوند است و خود و دیگران را مقید به اطاعت از خدا می‌داند با طبیعت بر اساس «حریت» رابطه دارد. قشیری معتقد است که رابطه انسان با دنیا باید بر محور «زهد» باشد. چنین رابطه‌ای باعث می‌شود که انسان به دنیا به چشم زوال بنگرد؛ تا در چشمش حقیر شود و برگشتن از آن آسان گردد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ایزوتسو، توشیهیکو، (۱۳۹۲)، **خدا و انسان در قرآن: معنی‌شناسی جهان‌بینی قرآنی**، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار، چ. دوم.
۳. برزینکا، ولفگانگ، (۱۳۷۱)، **نقش تعلیم و تربیت در جهان امروز**، ترجمه مهرآفاق بایوردی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴. پترسون، مایکل و دیگران، (۱۳۷۶)، **عقل و اعتقاد دینی**، ترجمه احمدنراقی، ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو.
۵. تالیافرو، چارلز، (۱۳۸۰)، **فلسفه دین در قرن بیستم**، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: سهروردی.
۶. روضاتیان، سیده مریم، (۱۳۸۹)، **ضرورت تصحیح ترجمه ابوعلی عثمانی از رساله قشیریه**، **نشریه ادب و زبان**، سال هفتم. ش. بیست و هفتم.
۷. جعفری، محمدتقی، (۱۳۷۵)، **فلسفه و هدف زندگی**، تهران: قدبانی.
۸. حسن زاده آملی، حسن، (۱۳۶۶)، **دروس اتحاد عاقل به معقول**، تهران: نشر حکمت، چ. دوم.
۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۳۹۳ق)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چ. دوم.
۱۰. فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۳)، **شرح مثنوی شریف**، تهران: زوار، چ. سوم.

۱۱. قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۸۸)، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ. دهم.
۱۲. ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۹)، **درس گفتارها**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
۱۳. _____، (۱۳۸۴)، **مهر ماندگار**، تهران: نگاه معاصر، چ. دوم.
۱۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۶)، **مجموعه آثار**، تهران: انتشارات صدرا.
۱۵. نیکلسون، رینولد، (۱۳۸۲)، **تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا**، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن، چ. سوم.
۱۶. هواردا، اوزمن، (۱۳۷۹)، **مبانی فلسفی تعلیم و تربیت**، ترجمه گروه علوم تربیتی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.